

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم استاد تحت عنوان اقسام دلالت حالا این عنوان درست است یا نه آن بحث دیگری است، فرمودند که دلالت یعنی مرادشان دلالت وضعیه بر سه قسم است یک تصویری است، دلالت تصویری همین است که متعارف است الان در کتب لغت مثلاً آب به معنا فلان ... قسم دوم دلالت تفهیمی که دلالت تصدیقی عرض کردم روایت تصدیقی یعنی مفاد یک جمله مفاد یک کلام، لکن این مفاد گاهی اوقات فقط در حد تفهیم معنای یک جمله است گاه اوقات مطالب ثانوی و اینها دارد لذا گاهی اوقات از این تعبیر می کنند به مراد استعمالی البته ایشان ننوشتند گاهی هم تعبیر می کنند به دلالت تصدیقی گاهی اوقات هم به دلالت تفهیمی قسم سوم هم دلالت تصدیقی نوشتند باز دو مرتبه این دلالت تصدیقی قسم سوم را از آن به مراد جدی تعبیر می کنند، یک مراد استعمالی دارند مثل اکرم العلماء که مراد استعمالی وجوب اکرام علما است، مراد جدی اطلاق است یعنی همه ی افراد علما چه فاسق و چه غیر فاسق ... این دومی که یعنی همه ی افراد علما را مراد جدی اصطلاحاً می گویند.

که این مراد جدی را غالباً با یک شواهد خارجی مثل مقدمات حکمت و اینها ثابت می کنند، که دیروز هم توضیح مختصری عرض شد، بحثی را که در حقیقت مرحوم آقای خوئی در اینجا دارند در این اقسام سه گانه ی دلالت، تصویری، تصدیقی به معنای مراد استعمالی، تصدیقی به معنای مراد جدی، این تعبیرات بنده است، ایشان این تعبیرات را ندارند، جدی را به کار بردند، اما این تعبیرات استعمالی و جدی را به کار نبردند، مراد واضح است .

بحثی که الان مطرح است این است که اینها کدام مستند به وضع است، وضعی که ما می گوئیم در باب لغت که دارای وضع است کدام یکی از این اقسام ثلاثه است عرض کردیم تصور ابتدا این است که همان دلالت تصویری مستند وضع است، آب به معنای این شیء معین است نان به معنای یک شیء دیگری است زمین آسمان ستاره هر کدام دارای معنای خودش است و این بحث را مطرح کردند که

آیا این دلالت وضعی آن وضعی که محل کلام است آیا خصوص دلالت تصویری است یا نه مثلاً تصدیقی است یا هر دو یا به اضافه‌ی قسم سوم.

من دیروز یک توضیحی عرض کردم چون حالا آن توضیح را دو مرتبه تکرار می‌کنیم بعدش اول مطلب ایشان را ... لذا ایشان دارد بعد از آنکه آن را رد کرده و می‌گوید که این کلام بین الأعلام فی أنّ الدلالة الوضعیه هل هی دلالة التصوریة یا دلالة تصدیقیة این دلالت تصدیقی به اصطلاح البته عرض کردم این مرادشان از دلالت تصدیقی در اینجا آن مراد استعمالی یا آن دلالت تفهیمی معروف و مشهور این نیست که دلالت تصدیقی به معنای ثانی به معنای جدی این جزء وضع باشد و لذا هم خود ایشان فرمودند به اینکه آن دلالت استعمالی با قرینه‌ی متصله به هم می‌خورد و این دلالت جدی یعنی مدلول جدی این است مراد جدی این با قرینه‌ی منفصله به هم می‌خورد.

بعد ایشان نسبت دادند که معروف و مشهور هو الاول البته اول بودن شاید به لحاظ اینکه کتب لغت تدوین شده مثلاً که فلان لفظ به این معناست شاید از این جهت والا خیلی واضح نیست که ... بعد ایشان می‌فرمایند که آیا این است یا نه به اصطلاح آن دلالت تصدیقی موضوع است بعد می‌فرمایند التحقیق حسب ما یقتضیه النظر الدقیق هو القول الثانی آن وقت ایشان قول ثانی را که دلالت تصدیقی مربوط به وضع این قبول می‌فرمایند اما بنائاً علی ما سلکناه فی باب الوضع، بنا بر آن چه که در باب وضع ایشان قبول کردند که مبنای تعهد یا التزام باشد ایشان فرمودند واضح است البته وضوح آن طور ندارد، ایشان چند بار اصرار دارند که این وضوح است.

خوب ممکن است که تعهد داشته باشد که هر وقت لفظ آب را گفت این معنا را باید بگیریم این اینطور نیست که با یک مبنای تعهد حتماً باید دلالت تصدیقی باشد، ایشان می‌فرمایند ضرورت آنه لا معنی للالتزام لكون اللفظ دالاً علی معناه ولو صدر عن لفظ بلا شعور و اختیار خوب آنهایی که قائل هستند که لفظ دلالت بر معنا می‌کند ولو از لفظ ولو از دیوار اصطکاک حجر با حجر این را قرینه قرار می‌دهند که مبنای وضع درست نیست این باید بگوییم مبنای وضع این نیست که من هر وقت فلان لفظ را گفتم فلان معنا اراده بشود در این جور جاهایی که توجه ندارد و در این جور جاهایی که در مبداء بلا صدور همان رابطه هست لکن توجه به آن نشده و اگر هم به اصطلاح از دیواری سنگی می‌آید ابتدائاً همان تعهد و التزام به ذهن می‌آید بعد می‌فهمند که این مثلاً از برخورد دو تا سنگ حاصل شده.

علی ای حال به هر حال این مطلبی را که ایشان فرمودند روی مبانی تعهد مناسب این است که دلالت تصدیقی باشد، اجمالا این درست است و اینکه به دلالت وضعی باید به دلالت تصدیقی بخورد.

بعد در همان صفحه در وسطش بل إِنَّ الأمر كذلك حتی علی ما سلکه القوم فی مسألة الوضع من أنَّه خوب مشهور است بین اعلام قطعا اینطور است که وضع را امر اعتباری می‌دانند و بنا بر امر اعتباری هم همینطور است، بعد ایشان یک توضیحی می‌دهند، توضیح ایشان این است که چون امر اعتباری فرضش این است که نبوده و ما روی یک جهتی آن را ایجاد کردیم چون عرض کردیم روی امر اعتباری حتما باید فرض بشود که نبوده یک، دو یک جهتی را در نظر بگیرد دو، به لحاظ یک جهتی این اعتبار را بکند، حالا همان نظری که اعتبار را دیده یا به اعتبار دیگری و الا اعتبار لغو است یعنی اگر باشد ... یک شعری هست در بعضی از کتب کشکول می‌گوید ما قومی هستیم که در اطراف حوض نشستیم مثل اینکه قومی در اطراف حوض نشسته باشند، خوب تشبیه هست دیگر قومی در اطراف حوض مثل قومی در اطراف حوض بلا شک در امر اعتباری باید فرض شود که نبوده و تا نکته‌ای در نظر نباشد اعتبار لغو است، یعنی نمی‌تواند آن را ایجاد بکند.

نمی‌تواند عرض کردیم نه به معنای استحاله یعنی مقبول نیست در امور اعتباری کلمه‌ی معقول را به کار نبریم، مقبولیت ندارد نه اینکه معقولیت ندارد، معقولیت دارد امکان دارد لکن مقبولیت ندارد این امر مقبول نیست مقبول عقلاء نیست، شما چیزی را که نبود رابطه‌ای بین این زن و مرد وجود نداشته شما می‌خواهید یک رابطه‌ای را ایجاد بکنید بعد هم بگویید با هم بیگانه هستند یا مثل بعثت بلا ثمن، من فروختم خوب این چطور فروشی است که اگر ثمنی در کار نباشد که این فروش نیست بگو هبه کردم دیگر چرا می‌گویی بعثت.

یعنی بعبارة آخری تا نکته‌ای نباشد و تا آن لحاظ نکته نکند نمی‌تواند این مطلب را جعل بکند، قوام امر اعتباری به این است.

آن وقت در باب وضع یک اصطلاحی دارند که به آن حاجت می‌گویند در باب وضع آن نکته‌ی اساسی در باب وضع حاجت است، به قول آقایان الحاجة ام الاختراع این نیاز انسان در جامعه است، بحثی که هست که این نیاز یک نیاز تصدیقی است، نه نیاز تصویری یعنی

وقتی شما می‌خواهید رابطه‌ای با افراد پیدا کنید در الفاظ مرادتان این نیست که آب یعنی این ، آب خوردم ، آب نوشیدم یعنی آنچه که منشاء شده که بشر دست به وضع بزند یک نیاز تصدیقی است یک مدلول تصدیقی است نه یک مدلول تصویری .

اگر ما معیار را حاجت بگیر احتیاج را هدف بگیریم اهداف و اغراض وضع را نگاه بکنیم آن که مناسب با غرض وضعی است یک معنای تصدیقی است حتی وقتی شما به بچه مثلاً این کتاب را نشان می‌دهد می‌گوید این کتاب است، شما خیال می‌کنید یک دلالت تصویری است نه این هم تصدیقی است یعنی این شیء کتاب است این اسمش کتاب است، این در حقیقت یک نوع مدلول تصدیقی است ، این خلاصه‌ی مطلب آقای خوئی که در اینجا فرمودند إنّ الأمر الإعتباری يدفع غرض الداعی إليه بالسعة والضيق درست است چون الغایه تضیق وتوسع ، این توسعه و تضییق روی غایت و روی غرض امر طبیعی است آن به مقداری که غرض هست انجام می‌دهد به آن مقدار یک مقدار تصدیقی است نه یک مقدار تصویری آن که در جامعه وجود دارد و بر مبنای آن اداره‌ی جامعه می‌شود چون معلوم نیست که اگر فرد تنها باشد لفظ جعل بکند لفظ یکی از پدیده‌های اجتماعی است لکن پدیده‌ی اجتماعی نیست که مثل خیلی از پدیده‌ها ظاهری باشد.

فرض کنید شما خانه‌های قدیم قم یک جور است خانه‌های اروپایی یک جور است در هند و قاره‌ی هند و آفریقا یک جور است این شکل خانه‌ها عوض می‌شود به حسب آن است، لکن شکل خانه مثل لغت نیست، لغت در عمق وجود انسان‌ها و در عمق فرهنگ و تمدن انسانی جا دارد به خلاف خانه و لباس و لباس کوتاه باشد ، بلند باشد، سفید باشد ، رنگ‌های مختلف باشد

علی‌ای حال آن وقت طبق غرض و طبق حاجتی که به حساب منشاء صدور لغات شده این یک حاجت تصدیقی است، این پس تصویری نیست، بعد ایشان می‌فرمایند ، بعد یک مقداری توضیح دادند من خلاصه‌ی کلام ایشان را عرض کردم آن وقت اگر دلالت تصویری هست آن دلالت تصویری بر اساس به تعبیر ایشان انس ذهن است یا بر اساس به اصطلاح تداعی معانی است من این بحث را در محل خودش عرض کردم بحث کسانی که قائل به تداعی معانی هستند اینها اعتباری قائل نیستند اشتباه نشود، کسانی که لغت را و وضع را تداعی معانی می‌دانند اینها قائل به اعتبار نیستند اعتبار امر جعلی است، اینها قائل هستند به یک نوع ترابط ذهنی یک نوع ترابط در

ذهن انسان ترابط بین دو تا حادثه پیدا می‌شود در مرحله‌ی یادگیری، در مرحله‌ی یادآوری یکی‌اش که بیاید دیگری هم پشت سرش می‌آید، این را ما از اقوال در باب اعتبارات خارج کردیم یعنی در آن توضیحی که برای لغت دادیم که اقوال را دسته‌بندی کردیم گفتیم اقواش یعنی اشدش علیت تامه است همین‌جور آمدیم پایین .

یک قول دیگری را هم قرار دادیم به معنای غریضی که اصولاً رابطه یک رابطه‌ی غریضی است و عرض کردیم کسانی که قائل هستند به انگیزه‌های شرطی شده در باب لغت که در لغت عربی معاصر گاهی این را تفسیر می‌کردند الحافز المشروط ، حفزه یعنی او را برانگیخت انگیزه‌ی او این شد خود کلمه‌ی حفز از انگیزش می‌آید که این حافز با کلمه‌ی انگیزه‌ای که در فارسی هست خیلی نزدیک هستند و انگیزه‌های شرطی شده حالا آن کلمه را هم عرض کردیم و یک وقتی اشاره کردیم که چون در ترجمه‌ای که شده این‌طور آمده آقایان به کتب روانشناسی مراجعه کنند در بحث انگیزه‌های شرطی شده .

و گاهی هم از آن به القرن الاکید تعبیر می‌شود، قرن یعنی اقتران یعنی مقارنه شدن اکید یعنی شدید یعنی یک نوع اقترانی بین لفظ و معنا پیدا می‌شود بین دو تا حادثه اقتران پیدا می‌شود مقارنه می‌شود این مقارنه اگر ضعیف باشد تاثیر نمی‌کند اما اگر قوی شد و اکید و شدید شد تاثیرگذار است مثلاً فرض کنید همان مثال آن سگی که را به حساب برایش غذا می‌آورد اگر یک بار زنگ زد و غذا برد این مقارنه‌ی بین غذا و صدای زنگ پیدا نکرد، اما بیست بار برد به نظرم نوشتند بیست و یک بار آن مرد برد، بیست و یک بار برد این رابطه برقرار می‌شود این را هم ما خارج کردیم و اسمش را ترابط غریضی گذاشتیم، اصلاً این را هم از اعتبار خارج کردیم، و عرض کردم شاید بعد از این مطلب خیلی به مرحوم آقا ضیاء حمله شد در باب وضع می‌فرمایند تلازمش واقعی است لکن طرفین ملازمه اعتباری و جعلی است خیلی به ایشان حمله کردند که این معقول نیست که ملازمه واقعی باشد، عرض کردیم مرحوم آقا ضیاء با آن ذهن وقادی که داشتند مرادشان همین انگیزه‌های شرطی شده است، مخصوصاً در نجف متعارف نبود و این اصطلاح به کار برده نشده بود البته این اصطلاح همان طوری که در این کتاب مدرک آمده در ۱۹۲۰ آزمایش را انجام داده است.

اما این اصطلاح انگیزه‌های شرطی شده از ۱۹۲۰ یعنی قبل از ۱۰۰ سال وجود داشته آقاضیاء حدود ۱۳۶۱ وفاتش بوده هنوز صد سال نشده است، لکن خوب اینها منتقل نشده بود هنوز و توضیحاتش هم عرض کردیم مثل غزالی در المستصفی اخلاق را بر اساس انگیزه‌های شرطی شده معنا می‌کند، همین لفظ و بحث انگیزه‌های شرطی شده را می‌آورد.

ایشان همین بحث المستصفی را می‌آورد چون اینها منکر حسن و قبح عقلی هستند، حسن و قبح بعضی از افعال را ... مثلاً اگر می‌گوییم دروغ بد است چون یکی دو مرتبه دروغ گفته پدرش کتکش زده این فهمیده دروغ بد است و الا دروغ بد نیست چون منکر حسن و قبح اخلاقی هستند.

دروغ فی ذاته بد نیست این را غزالی هم دارد فکر می‌کنم اشاعره‌ی دیگر هم داشته باشند و منحصر در غزالی نباید باشد، لکن من چون در آنجا دیدم از آنجا نقل می‌کنم.

علی ای حال مرحوم آقا ضیاء مرادش این است که انسان در ذاتش در غریضه‌اش یک ملازمه می‌بیند نه اینکه می‌بیند هست، اما این ملازمه را بین صدای زنگ با غذا قرار بدهد این جعلی است مثلاً بین چراغ قوه روشن کردن و غذا می‌شود اینکه چراغ قوه را روشن کند غذا را هم بیاورد، دو طرف جعلی است، اختیار خود ماست اما این غریضه در ذات انسان و بلکه در حیوان هست.

دو تا حادثه که زیاد با یکدیگر مقارنه می‌شوند، قرن اکید، برای همین جهت به آن قرن می‌گویند، یعنی اقتران مشدد موکد زیاد با هم مقارن بشوند، یکی که دیده می‌شود دیگری هم می‌آید و حضور پیدا می‌کند، این حضور، حضور ذهنی مثل تداعی معانی نیست یک حضور غریزی است، که در حیوانات هم هست، عرض کردیم البته مرحوم آقای خوئی در این بحثی که فرمودند نیامدند یکی یکی روی مبانی این توضیح را بدهند و تصادفاً وجود همین مطلب که دلالت تصدیقی و دلالت وضعی از مدلول تصدیقی است این خودش شاهد بر این است که آن نظریات باطل است و درست نیست، نه آن نظریه‌ی تعهدی که ایشان فرمودند درست است نه نظریه‌ی غریزی یا نفسی یا علیت واقعی یا اقتضاء و الی آخر المبانی که عرض کردیم درست است.

بعد ایشان یک بحثی دارند چون این بحث هم در کفایه آمده و از کفایه سرایت کرده که نسبت داده شده به علمین به قول ایشان مرحوم محقق طوسی مراد خواجه نصیر رحمه الله و شیخ الرئيس که دلالت تابع را ... عرض کردم این را می‌خواستم بعد عرض کنم حالا ایشان نوشته.

در عده‌ای از کتب اصول این بحث به این عنوان آمده که آیا دلالت وضعی یک مدلول تصدیقی است یا تصویری؟ بحث را به صورت دیگری هم آوردند که آیا دلالت وضعی تابع اراده هست یا نه؟ اگر تابع اراده شد تصدیقی می‌شود، تابع اراده نشد تصویری می‌شود، این به صیغه‌ی دیگری هم این بحث مطرح شده است، هل الدلالة تابعة للإرادة تتبع الإرادة؟ ایشان این تعبیر را اینجا آورده است، إن الإرادة تتبع الإرادة این طرح دیگر بحث است والا یکی است و فرقی با هم ندارند، بعد ایشان می‌گویند که مراد آن دو شخص این است، البته این کتابی اینجا چاپ شده محقق طوسی را قدس سره نوشتند ولی برای شیخ الرئيس چیزی ننوشتند، اما آن شبی که در درس ایشان بودم، و حاضر بودم شیخ الرئيس را هم قدس سره می‌گفتند.

علی ای حال قدس سرهما می‌گفتند، من این بحث را خدمت آقای خوئی بودم، دیگر آخرین دوره‌ای بود که ایشان گفتند نزدیک به ۵۳ سال قبل بود.

علی ای حال به هر حال ایشان در اینجا اختیارشان این است که مراد آن دو علمین هم همین مطلب است بعد متعرض کلام صاحب کفایه شدند یک نکته‌ی لطیفش در این است که من همیشه عرض کردم در این کتاب‌ها حوزوی ما مثل مکاسب و رسائل عنوان ندارد سرفصل ندارد یا اگر مثلاً سه تا دلیل است به همدیگر چسبیده است، حالا خوبی ایشان با متن کفایه این است که سه تا دلیل را جدا کرد، این عبارتی که آقای خوئی چاپ کردند سه تا دلیل صاحب کفایه را یک و دو و سه جدا کردند در آن چاپ متعارف کتاب کفایه جدا نشده است و این برای یاد گرفتن آسان تر است و این کار خوبی است حالا من می‌گویم گاهی مراد من این نیست که اینجا شده این کار، کار بسیار خوبی است، کتاب‌های قدیم که تحقیق می‌شود، سرفصل برایش گذاشته شود، عدد گذاشته شود که بحث کاملاً متمایز بشود.

بعد دیگر چون مطلعید که ما غالبا این که می‌گوییم آقا چه گفت مثلا این جور بحث‌ها را خیلی طولانی صحبت نمی‌کنیم بعدا آقایان مراجعه کنند، یکی دو تا اشکال هم در حاشیه به آقایان دیگر کردند بعد آخر کار هم قد اصیحت النتيجة بوضوح أن الدلالة الوضعية تنحصر بالدلالة التصديقية، عرض کردم این دلالت تصدیقی مرادشان استعمالی و تفهیمی است، نه جدی، مراد ایشان این است، دلالت تصویری نیست و لا مناص من الإلتزام بتلك النتيجة ولا يرد عليها شيء من الإيرادات التي تقدم، هذا تمام الكلام في الدلالة ...

این راجع به این مطلبی که ایشان در اینجا فرمودند، دیروز هم من مثال‌هایی زدم، بحثی که اصولا هست این بحث خوب بحث علمی در باب خودش هست، البته من توضیح بدهم که این بحث‌ها را انجام دادن و عبارات شیخ الرئيس و دیگران را آوردن و بعد دیگری چه گفت و بعد در شرحش فلانی اینطوری گفت بد نیست اما انما الكلام این است که در مباحث اصولی که خودش کارهای سنگینی درپیش داریم، اصول عملیه داریم امارات داریم بحث‌های بسیار سنگینی هست مناسب نیست که در بحث‌های اصول آن نتیجه و خلاصه‌اش بیاید اما روی آن کار بشود بررسی بشود، از اول رویش کار بشود از اوائل که این مباحث وارد شده روی اینها کار بشود خیلی خوب است، اما اینکه بخواهیم اینها را در مقدمه بیاوریم و چند ماه ممکن است این بحث طول بکشد که قال فلان و قال فلان مخصوصا با این مطلب که آیا عبارت ایشان همینطور هست یا نه ؟

چون بعضی وقتها خود ما هم می‌گوییم که این عبارت غلط چاپ شده باز باید غلط و صحیح و اینها را بیان کنیم .

در نجف مرحوم محقق رشتی قدس الله نفسه بدایع دارد که خیلی طولانی است می‌گویند اگر ایشان یک دوره اصول را با نحو می‌نوشت صد و بیست سال طول می‌کشید این دیگر همان دوره‌های صد و بیست ساله در می‌آید که به نتیجه نمی‌رسد اما اصل بحث خوب است.

نکته‌ی اساسی در مباحث اصول ما جا دارد ببینید یکی از فوارق اصلی بین مطلق و بین عام را همین قرار دادند، یعنی بعبارة اخرى مثلا گفتند مطلق مثل محل الله البيع شامل تمام افراد بيع می‌شود خوب اوفوا بالعقود هم همینطور، یک اوفوا بالعقود داریم یک محل الله البيع یکی مطلق است و یکی عام است آن هم شامل همین عقود می‌شود، بحثی که در آنجا هست که آیا این فارق بین این دو چیست، اینها می‌خواستند این نکته را بگویند که فرقی است که عموم و شمولش برای افراد در عام مستند به وضع است یعنی دلالت تصدیقی

تفهیمی در مطلق به وضع نیست به مقدمات است یعنی دلالت تصدیقی جدی، یکی‌اش تابع دلالت تفهیمی است به تعبیر ایشان، یکی‌اش تابع دلالت جدی است، یکی‌اش مراد جدی است یکی‌اش مراد استعمالی است.

پس این بحث را ما داریم و این اصولاً یکی از مباحثی است که هم در فقه خیلی کاربرد دارد در مقام استظهار عرض کردم اصولاً وظیفه‌ی فقیه استظهار است، لکن گاهی اوقات در مقام استظهار مجبور می‌شود که روایت را تحلیل بکند، روایت را به یک نحوی توضیح و تحلیل بکند، چه به لحاظ مفردات چه به لحاظ ترکیبی این تحلیل را می‌خواهد در این تحلیل که پیش می‌آید آن نکته‌ی اصلی مرادات و مدالیل متعددی است که از آن فهمیده می‌شود در خود کتب اصول ما اینها را مثلاً به سه قسم دلالت ایماء و تنبیه و اشاره، مثلاً اقتضاء اشاره و ایماء این را برداشتند به این نحو تقسیم بندی کردند، یعنی این که مثلاً بگویند والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین، خوب این مفادش واضح است، اینکه حمله و فاصله ثلاثون شهراً این هم واضح است نتیجه‌اش این می‌شود که اقل الحمل شش ماه است، این اقل الحمل شش ماه است یک مفاد تصدیقی است، بحثشان سر این بود که این از کجا فهمیده شد آیا به وضع فهمیده شد؟ کدام لفظ .

اینها آمدند گفتند که این یک مراد جدی است این غیر از مراد استعمالی است این را با جمع دو دلیل فهمیدیم، از اینکه گفت یرضعن اولادهن حولین کاملین و از اینکه آمد گفت که حملش و فصالش سی ماه است پس معلوم می‌شود که حمل شش ماه هم می‌شود چون دو سال بیست و چهار می‌شود تا سی ماه شش ماه می‌ماند، خوب دقت کنید.

نکته‌ی بعدی این دلالت‌ها چون مستند به وضع نیستند قابل خدشه هستند، این که در فقه به درد می‌خورد این است، مثلاً اوفوا بالعقود چون مستند به وضع است اگر اثبات کردیم در لغت عرب مثلاً العقود جمع برای همه‌ی افراد باشد ... صاحب کفایه می‌گوید حتی اوفوا بالعقود هم احتیاج به مقدمات حکمت دارد، اگر اوفوا بالعقود هم احتیاج به مقدمات حکمت داشت آن هم به وضع نیست. روشن شد که این چقدر تاثیر گذار است، از استظهار از لفظ خیلی تاثیر گذار است، که شما این مطلب را از لفظ ملتفت شدید یا این مطلب را از وضع به دست آوردید یا از جهات دیگری به دست آمده است، این نکته‌ای است که عرض کردم این مبحث یک بحث تاریخی دارد زبان

شناسی دارد بحث لغت و این حرفها را دارد دیگر نمی شود متعرض شد و جایش هم اینجا نیست خوب هم هست، آقایان اگر وقت داشته باشند تحقیق کنند ده ها کتاب را ببینند مقابله بکنند کلمات را، این کار خوبی است اما اگر بخواهیم در مقدمات اصول خیلی روی این مانور بدهیم و وقت بگذاریم مناسب این کار ما نیست یعنی از شان ما خارج است.

اما این مطلب همان طور که دیروز هم اشاره کردم در فقه تاثیرگذار است سرش هم این است که دلالت وضعی چون به وضع است و شواهد وضع مثل تبادر و صحت سلب و ابنها تاییدش می کند از این نمی شود تخلف کرد اما از دلالت جدی می شود تخلف کرد. مثلا بگویم آقا این که می گوید والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین این معنایش این نیست باید حتما دو سال باشد عده ای کمتر از دو سال است هست دیگر قبل از دو سال بچه را از شیر می گیرند، عده ای هم بعد از دو سال بچه شیر می خورد.

این آیه ی مبارک ناظر به یک امر واقعی نیست این آیه ی مبارکه ناظر به یک امر تعبدی است آن مساله ی رضاع که نشر حرمت دارد تا دو سال است، این نکته اش این است، پس این آیه را با آن آیه ای که می گوید وحمله وفصاله ثلاثون شهرین جمع نکنید، اقل حمل هم نه ماه است، ببینید خدشه درش وارد شد، ما در آنجا متعارف داریم، متعارف یک سال و نیم تازه اگر نه ماه بگیریم یک سال و نه می شود بیست و یک ماه نه ماه هم ایام حملش می شود سی ماه این دلالت دوم درش خدشه آمد.

اما احل الله البیع آمدیم گفتیم اصلا این آیه ی مبارکه اطلاق ندارد مقدمات حکمت درش نمی آید این آیه فقط ناظر است فرق بین بیع و ربا، خدا ربا را حرام کرده بیع را حلال کرده اما همه ی افراد بیع اصلا نظر ندارد، هدف این بود که شما از آیه ی مبارکه احل الله البیع معنایی فهمیدید غیر از آن معانی که فهمیده شد یک نکته ی دیگری را هم فهمیدیم که اسمش اطلاق بود.

خوب ما سه تا معنا داریم، مفردات و بعد هیات ترکیبیه، نسبت تحلیل الی الله و این که مثلا جمیع انواع بیع اینها آمدند گفتند این نکته که جمیع انواع بیع جمیع افراد بیع این را از وضع درنیاوریم این را از مقدمات حکمت درآوردیم حالا اگر آمدیم مناقشه کردیم گفتیم آیه در مقام اصل تشریع است مقدمات حکمت جاری نمی شود خوب طبعا اثبات نمی شود، به خلاف اوفوا بالعقود است، بنا بر مشهور

بین اصولیین که صحیح هم هست جمع احتیاج مقدمات حکمت ندارد، اصلاً خود صیغهی جمع یا لفظ جمع، کل چه اسمش مثل کل یا حرفش مثل به اصطلاح ال مثلاً یا لام اینها خودش وضع شدند این نکته‌ی فنی را دقت کنید، اینها خودشان برای این مطلب وضع شدند. پس بنابراین حقیقت این بحث در بحث‌های فقهی و اصولی یک مطلب واضحی است یعنی در بحث لغت شناسی تاثیر دارد و بررسی نیاز دارد کارهای خاص خودش را دارد حالا شیخ الرئیس چه گفت مرحوم محقق طوسی قدس الله نفسه چه گفت آن بحث دیگری است، کفایه اصرار دارد که دلالت تصویری موضوع وضع است، وضع و دلالت وضعی را یک مدلول تصویری می‌داند، عرض کردم این به ظاهر کتب لغت است.

حالا اینکه ما تصویری بدانیم یا تصدیقی بدانیم آیا این فرقی هم دارد در استظهارات فقهی، حتی در استظهارات فقهیه هم فرق می‌گذارد و این تعجب انگیز است، اینکه ما تصویری را ... چون بنابر اینکه این یک مدلول تصدیقی است، اصولاً طریقه‌ی لغت چه تعلیم لغت تعلم لغت تالیف کتب لغت این است که وقتی می‌خواهد یک مطلبی را بگوید که مثلاً فلان لفظ به چه معنایی است جمله می‌آورد و نه مفرد، الان هم در کتب قدیم هم در لغت کتب جدید مثل منجد و اینها فرض کنیم بر لفظ ضرب چند تا مثال می‌آورد این اشاره به این هست که می‌خواهد بگوید لغت را در ضمن یک مدلول تصدیقی می‌فهمیم نه تصویری نمی‌گوید ضرب یعنی فلان، اگر مدلول تصویری فهمیدیم خود او معنا می‌شود اما در مدلول تصدیقی ممکن است جور دیگری معنا بشود، در کتب لغت قدیم هم اگر نگاه بکنید، این کار را می‌کنند.

الان هم در خیلی از کتبی که دیگر به صورت فنی در تعلیم لغات بیگانه و خارجی می‌نویسند سعی می‌کنند یک معنا را در ضمن یک جمله مثلاً در فارسی مثل بابا آب داد، بابا نان داد، در ضمن جمله بگویند، در ضمن جمله وقتی یاد گرفت آن وقت مفردات را جدا می‌کنند که حالا یا تداعی معانی است یا غیر از آن است. این بحث یا انس ذهن است که شبیه همان تداعی معانی است.

حالا یک مثال بزنم ما همین کلمه‌ی مثالی که دیروز عرض کردیم، یغسل بالتراب خود کلمه‌ی غسل در لغت عربی شستن در لغت فارسی انصافاً در مفهومش آب خوابیده اگر دست کشید مثلاً بدنش خاکی بود یا خونی بود خون را برطرف کرد نمی‌گویند که غسل بیده، غسل

نمی گویند تا آب نریزد غسل نمی گویند، اگر خون روی دستش زد با دست زد خون را برکنار کرد پاک کرد پارچه ای برداشت دستمالی برداشت کشید خون پاک شد البته عرض کردم در مفهوم غسل عنوان ازاله خوابیده چون این را من توضیح دادم ما در تحلیل افرادی یکی یکی آن خصوصیتی که در لغت گرفته شده و اخذ شده را بیان می کنیم مثلاً آب باشد، آب را روی آن پاشند نمی گویند که غسل شده در عربی نضحه بالماء، نضح می گویند که پاشیدن آب باشد.

بعد هم آن آلودگی یا پلیدی که هست از بین برود، آب ریخت خیلی هم آب ریخت لکن آلودگی از بین نرود نمی گویند دستش را شست چون هنوز آلودگی هست، در مفهوم غسل ازاله هم خوابیده است، حالا عده ای از اهل سنت گفتند که در مفهوم غسل دست کشیدن هم خوابیده است، یعنی اگر آب ریخت مثل همین وضوی ارتماسی دستش را در آب گذاشت این غسل نیست حتماً باید دست هم بکشد، ببینید تمام این نکات را برای این می گوئیم که آقای خوئی می فرمایند اگر شیئی باشد که قابل فشردن باشد عصر هم در مفهوم غسل اخذ شده است.

مثلاً لباس را در حوض انداخت در حوض درآورد آب از لباس می آید این را تا فشار ندهد غسل نمی گویند، البته بعدها در یکی از استفتائات ایشان دیدم که فشار اهمیت ندارد خروج اجزاء مائیه مهم است، چون مبتلا به شده بود، این ماشین لباسشویی هست که می چرخد و آب را خارج می کند با آن هم بشود این کفایت می کند ببینید دقت بکنید همان مفهوم غسل را و لذا این را ما سابقاً عرض کردیم در مفاهیم افرادی هم سعی می کنیم تحلیل بکنیم که چه چیزهایی در آن خوابیده است اصلاً.

اگر گفت یغسل بالتراب در مفهوم غسل به حسب لغت تراب بود اگر غسل را به لحاظ مدلول تصویری نگاه بکنیم یعنی با آب و خاک این ظرف را بشوید، اما اگر گفتیم نه آقا اصلاً در لغت عرب غسل درست است که آب درش شرط است اما اگر یک چیزی غیر از آب آمد آن هم درست است غسله بثوبه یعنی با لباسش آن را پاک کرد و شست، شستن یعنی پاک کرد، یعنی اگر غسل را مفرداً نگاه کنیم درش آب خوابیده است، اما غسل را در مدلول تصدیقی نگاه بکنیم این فرق بین این دو تاست.

.....

فرق بین این دو تا این است که شما غسل را در مدلول تصویری اش نگاه بکنید درش آب خوابیده است لذا اگر می خواهید ظرف را بشویید در آب بزنید و خاک هم به آن بزنید، یعنی باید به هر حال آب به آن ظرف بخورد، اما اگر آمدیم گفتیم نه آقا در لغت عرب چون اساس عرض کردیم با در لغت عرب ولو چهارده معنا یعنی سیزده معنا در واقع چون چهاردهمیش تاکید است در معنی هم دارد که بصرین فقط معنای الصاق را گفتند، راست هم هست با فقط به معنای الصاق است حق با بصری هاست ، غسل بالتراب یعنی این غسل که ازاله درش باشد این را به تراب وصل کرد یعنی این کار به وسیله تراب انجام شد لذا ممکن است شما بگویید که یغسل بالتراب درش آب دیگر خوابیده است، این فرق بین مدلول تصویری و تصدیقی است.

اگر تصویری نگاه بکنید در غسل آب خوابیده بدون آب غسل و شستن نمی گویند اما می گویند نه در این عبارت یغسل مدلول تصدیقی ، عبارت را بخواهید معنا بکنید یعنی یزیل بالتراب ، شما می توانید بگویید غسله بثوبه باز این جا غسل به معنای شستن نیست به معنای پاک کردن می شود.

یعنی غسل در مدلول تصویری شستن است درش مفهوم آب هست اما غسل در مدلول تصدیقی وقتی با لباس یا با پارچه یا با تراب بیاید در اینجا اصلا مدلولش عوض می شود از شستن می شود پاک کردن یعنی با خاک او را خاک مالی کردن و پاک کردن است.

این دو تا تعبیر را مرحوم آقای خوئی آوردند لکن این یک نکته ی درستی است و به نظر ما صحیح هم همین است البته این مطلب هست که روی مبانی مختلف باید معنا کرد مثلا کسانی که قائل به علیت تامه هستند آن ها می گویند وقتی که مرادش این بود چون آنها می گویند با علل و عوامل خارجی یعنی محیط و زمینه هایی که دارد و مثلا فرض کنید ارثی که دارد ، میراث های فرهنگی، جامعه ای که دارد و فرهنگی که دارد با این خصوصیات وقتی گفت یغسل بالتراب اصلا با این خصوصیات برای پاک کردن با خاک می گوید یغسله بالتراب و این مثل علیت تامه است مثل طلوع خورشید و آفتاب و روز شدن و از این جور چیزهاست.

بعد می گوید این که مفرد می آید این مفردش هم یک نحو علیت تامه است یعنی این طور نیست که آقای خوئی نوشتند علی ما سلکناه ، این تفسیر که آیا مدلول تصدیقی است یا مدلول تصویری این روی همه ی مبانی می آید بله مدلول تصدیقی روی مبانی تعهد بیشتر

واضح است، چون می‌خواهد تعهد بدهد این تعهد یک پدیده‌ی اجتماعی است، پدیده‌های اجتماعی با تصور جور در نمی‌آید بیشتر با تصدیق جور در می‌آید به این معنا که آب بیاور، یعنی می‌خواهد بگوید آب یعنی این ماده این پدیده‌ی اجتماعی نیست، انصافاً روی مبنای تعهد که مرحوم استاد قائل هستند و قبول نکردیم این مطلب واضح تر است روی مبنای اعتبار واضح است به آن وضوح تعهد نیست، اما روی همه‌ی مبانی قابل تفسیر است این طور نیست که روی مبنا قابل تفسیر باشد روی یک مبنا نباشد، لکن شکل تفسیرش عوض می‌شود.

روی مبنای اعتبار چون نیست چون رابطه نبوده می‌خواهد ایجاد بکند باید نکته‌ای را در نظر بگیرد، نکته و غرضی که می‌خواهد ایجاد بکند یک غرض تصدیقی است نه غرض تصویری، اصلاً وضع و لغت یک پدیده‌ی اجتماعی است که تابع اغراضی است که جامعه می‌خواهد این اغراض در مدلول تصدیقی می‌آید نه اینکه آب یعنی فلان خاک یعنی فلان لذا این مطلبی که ایشان در اینجا دارند و اختیار ایشان که عده‌ای از محققین قبل و بعد از ایشان هم اختیار کردند به نظر ما این مطلب صحیح است و در سابق هم عرض کردیم یکی از شواهدی که در خیلی از لغات برای تعلیم لغت جمله یاد می‌دهند این نکته‌اش همین است یعنی انسان در ضمن یک جمله لغت را بهتر یاد می‌گیرد تا اینکه بخواهد بگوید آب یعنی فلان، البته این هم خودش جمله است چرا چون پدیده‌ی اجتماعی که ما داشتیم آن پدیده روی معانی تصدیقی است.

البته عرض کردیم یک کلام، معنای تصدیقی‌اش ممکن است ده‌ها در یک روایت هفتاد تا دارد، ده‌ها مدلول تصدیقی دیگر هم باشد مثلاً کلام نجاشی که دیروز به عنوان مثال دیگر عرض کردیم.

بحثی را که آقایان کردند یک مدلول تصدیقی برای وضع است یک مدلول تصدیقی قرائن سیاقی است قرائن حالی است شواهد تاریخی است نکات خاص خودش است و لذا چون آنها نکات خاص خودشان هستند از یک فرد به فرد و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر فرق می‌کند.

کلمه‌ی عاشورا را ببینید، عاشورا یعنی روز دهم البته حالا به مناسبت در این کتاب محلی ابن حزم نوشته صوم عاشورا نهم است آدم اول تعجب می‌کند که این چطور نوشته که عاشورا نهم است این مرادش این است که آن صوم عاشورایی که یهودیان می‌گرفتند از روز نهم می‌گرفتند از ظهر روز نهم می‌گرفتند تا غروب روز دهم و الا عاشورا که روز نهم نیست، این در کتاب محلی آمده است، اول که می‌خوانید التاسع من المحرم نوشته است. این را آدم اول تعجب می‌کند که عاشورا را نوشته تاسع، نه آن تکلیف از تاسع است نه اینکه خود عاشورا به معنای تاسع باشد، آن تکلیفی که صوم عاشورا بوده و یهود برای اینکه حضرت موسی از نیل به تعبیر اسلامیین و از این بند عقبه در دریای سرخ آمد، چون آنها می‌گویند که حضرت موسی اینجا بود که با فرعون روبرو شد در روایات ما نیل است، در قرآن هم می‌گویند یم به دریا گفته می‌شود لکن در روایات ما می‌گویند که چون نیل خیلی بزرگ بوده به آن دریا گفته می‌شده است.

علی ای حال کیف ما کان دقت کنید اما عاشورا در فرهنگ شیعی یک معنای خیلی وسیعی دارد این عاشورا در فرهنگ سنی ندارد، یک چیزهایی هست که تاثیر گذار است در یک معنا، آن را وسیع می‌کند، بزرگ می‌کند، کوچکش می‌کند، اینها به وضع بر نمی‌گردد به فرهنگ و جامعه و تمدن‌ها و خصوصیات مختلف دیگر برمی‌گردد.

اینها آمدند این نکته را گفتند و این ناشی از تصور هم نیست و انصافاً هم مطلب درست است و لذا ما گاهی یک روایت را که می‌خواهیم معنا کنیم می‌گوییم این جمله معنایش این است، گاهی اوقات می‌رویم روی مفردات می‌گوییم این مفرد معنایش این است اما اگر در جمله باشد معنایش این است، پس این مطلبی که ایشان فرمودند درست است البته ما در کتب قدیم اصول، اگر آقایان خواستند مراجعه کنند، چند تا بحث دیگر هم داریم که شبیه به این است، الفاظ وضع شدند که برای معانی مراده، نه الفاظ وضع شدند برای معانی معلومه یا الفاظ وضع شدند برای معانی که خارجی است عینی است یا اعم از عینی و خارجی است، مثلاً نگاه کردن به نا محرم حرام است، یعنی زنی که نامحرم است و مقابل شما ایستاده یا عکسش در آب افتاده است به آن هم نگاه نکن یک بحث‌های دیگر هم دارند آن ربطی به این بحث ندارد اما مشابه است و آدم خیال می‌کند که یک تشابهاتی دارد آن‌ها را دیگر الحمدلله ایشان ننوشتند اما در بعضی کتب اصول هست و آقایان خواستند مراجعه کنند.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۲۰۲۳/۰۵/۰۲ - ۱۴۰۲/۰۲/۱۲

موضوع: خارج اصول فقه - مباحث مقدماتی اصول

جلسه: ۸۹

صفحه ۱۶

.....
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين